

عصر تجربه و حقوق تجربی اصول جبران خسارت در نظام حقوقی آمریکا

چکیده: در این مقاله، که از یکی از مشهورترین کتابهای مسؤلیت مدنی آمریکا^(۱) اقتباس شده است، شیوه مهندسی اجتماعی یا سنجش سود و زیان اجتماعی در یکی از مهمترین زمینه‌های حقوقی به روشنی دیده می‌شود و خواننده می‌تواند مفهوم «حقوق تجربی» را در خلال استدلالها و سرگذشت نظریه‌ها احساس کند: خواننده تیزبین در می‌یابد که ارزش اصول جبران خسارت نسبی و تابع برداشتهای اجتماعی از عدالت است: در پاره‌ای از زمینه‌ها مصلحت در این است که «اصل تقصیر» حکومت کند و در پاره دیگر «مسؤلیت محض» و در بعض موارد هم عدالت اقتضا دارد که پرداخت خسارت را دولت به عهده گیرد و برای تأمین رفاه و آسایش زیان‌دیده به او بپردازد: یعنی، با افزودن بر هزینه‌های عمومی، زمینه توزیع همگانی جبران خسارت را فراهم سازد.

در پاره مفهوم تقصیر نیز روش تجربی دادگاهها و اندیشمندان حقوقی آشکار است: تقصیر چهره شخصی ندارد و در کار قابل سرزنش اخلاقی خلاصه نمی‌شود. مقصر کسی نیست که به کار غیراخلاقی دست می‌زند؛ کسی است که به کار مفید اجتماعی نمی‌پردازد و فعالیت اقتصادی او زیانبار است. به بیان دیگر، معیار شناخت کار ضمان‌آور سود و زیان اجتماعی آن است. در آخرین بخش مقاله که سخن از حکومت یکی از اصول در مقام تزاخم آنها است، در واقع این بحث منطقی مطرح است که آیا مفهوم مخالف قاعده‌ای که در قانون بیان شده است، همانند اصل کلام قانونگذار اعتبار دارد و هر قاعده مخالف را منع می‌کند یا آنچه اعتبار دارد همان است که به صراحت بیان شده است و مفهوم مخالف در صورتی حجت است که ما را به اصول کلی راهنمایی کند: به عنوان مثال، اگر در قانون آمده باشد که شخص مسؤل خطاهای خویش است (اصل تقصیر)، آیا این کلام چنین معنا می‌دهد که «هر جا خطایی نباشد، مسؤلیتی هم نیست» یا در جمع قواعد مزاحم باید از این استنباط گذشت؟

مقدمه

ما در عصر حکومت علم و تجربه زندگی می‌کنیم؛ عصری که در آن سلطه منطق

صوری بر عقل از رونق افتاده و به جای آن مشاهده و تجربه و استقراء نشسته است. حقوق نیز از مظاهر این عصر است و باید نشانه‌هایی از زندگی بر مبنای علم را داشته باشد. پس، گزاف نیست که گفته شود «زندگی حقوق منطقی نیست، تجربی است». در نظام‌های حقوق کنونی، انسان و نیازها و خواسته‌های زندگی اجتماعی مرکز ارزشها و قطب اندیشه‌ها است و مصلحت و مفسدت سبب اصلی ایجاد و زوال قاعده‌ها است؛ همان‌که به اختصار نام «عدالت» بر آن می‌نهییم تا از جاذبه‌های سنتی نیز در کنار تجربه‌های علمی سود ببریم و دل‌های حق طلب و اندیشه‌های کنجکاو را جلب کنیم.

این سخن، به معنی کنار نهادن عقل نیست؛ به معنی آزادسازی آن از قیدهای منطقی و سنت‌های دست و پاگیر است. کنایه از مذمت مجردگرایی و پرهیز از تقلید ناروا و زندانی کردن اندیشه‌ها است. ندای خودشناسی حقوقدان و استقلال این لایه اجتماعی است. تعدیل اطاعت محض از قانونگذار و اجرای بی‌هدف قانون دولتی است. می‌خواهیم اعلام کنیم که مجری و مفسر و قاضی نیز انسان‌های عاقلند نه ابزار بی‌روح اجرای اراده قانونگذار. اینان نیز باید در حق‌گزاری و عدالت‌طلبی نقش مؤثر داشته باشند و مفهوم مجردی را که قانون آفریده است، چنان پردازند که راهوار حرکت به سوی عدالت باشد.

بیگمان برای شناساندن و تثبیت حق اندیشمندان و ارزش فلسفه حقوق راه درازی پیش‌رو داریم و شگفت این که سخت‌ترین مانع کسانی هستند که برای حق فراموش شده آنان تلاش می‌شود؛ گروهی که نظم جابرانه و تحمیل شده را به عدالت پویا و زنده ترجیح می‌دهند و خود را در برابر قدرت فائمه قانونگذار باخته‌اند، در حالی که عدالت ملازمه با بی‌نظمی ندارد و تنها در سایه نظم معقول تأمین می‌شود. ولی، این راه هر چه دراز و پرسنگلاخ باشد، شیدای حق را از پای نمی‌اندازد، به‌ویژه که می‌بینیم دیگران با توشه اندک و عزم راسخ خود از آن گذشته‌اند.

این سخن به معنی فراموش کردن اعتقادات و باورها هم نیست. زیرا، انسانی که مرکز ارزشها قرار می‌گیرد تنها ماشین زنده نیست؛ به نیازهای معنوی خود نیز اهمیت می‌دهد و عدالت مطلوب او آمیزه‌ای از داوریه‌های عقل و تجربه‌ها و اعتقادات و سنتها است. عدالت مفهومی اخلاقی است و اخلاق هر جامعه محصول تاریخ ارزشها و مذهب و اعتقادات است.

این سخن سرکشی و طغیان هم نیست؛ واقع‌گرایی بی‌پرده است: دادرس، در همان حال که مأمور دولتی و مجری اراده قانونگذار است و ناچار است که به اطاعت از قانون تظاهر کند، گوش به ندای وجدان هم دارد و خود را مظهر انسان اخلاقی می‌داند و می‌کوشد تا روزه‌های باقی مانده از نظام حقوقی را با خمیرمایه عدالت پرکند، وکلای دادگستری هم این نکته روانی را دریافته‌اند و به همین جهت با حرارت کامل از عادلانه بودن ادعای موکل و ظلم بر او سخن می‌گویند تا احساس دادخواهی دادرس را برانگیزند. استادان نیز که در چارچوب گسترده‌تری می‌اندیشند، خود را مفسر قانون نمی‌دانند؛ عنوان استاد حقوق را ترجیح می‌دهند تا بتوانند سخنگوی نیازها و خواسته‌های اجتماعی باشند و عقل را بر نقل بیفزایند. پس، نظم حقوقی را که ساخته و پرداخته این گروه است نباید با مجموعه قوانین اشتباه کرد و سهم تجربه و عقل و اخلاق را در آن ندیده گرفت.

هر نظام حقوقی در پی آن است که شیوه‌های گوناگونی برای جبران خسارت تمهید کند و به نظم یگانه‌ای پایبند نشود. نظریه‌ها و رویه‌ها برای پاسخگویی به نیازهای گوناگون به وجود می‌آید: به عنوان مثال، صدمه‌های وارد به کارگران ممکن است با خساراتی که در رانندگی ایجاد می‌شود متفاوت باشد و هر کدام نظم ویژه‌ای را ایجاب کند یا زیانهای ناشی از خوراک‌ها و داروها به گونه‌ای دیگر جبران شود و تمام شیوه‌ها نیز در همان زمان و مکان جزء یک نظام حقوقی باشد. با وجود این، پاره‌ای از اصول کلیدی جبران خسارت می‌تواند بیان‌کننده غالب نظامهای حقوقی باشد.

سه فکر کلیدی برجسته پایه تمام قواعد و رویه‌های مربوط به جبران خسارت است: (۱) اصل تقصیر^۱ (۲) اصل مسؤلیت محض^۲ (۳) اصل رفاه و خیر^۳:

۱. اصل تقصیر:

بر پایه این مبدأ فکری، هر خسارت جبران‌پذیر است، مگر اینکه ناشی از رفتاری

1. The Fault principle

2. The Strict accountability principle

3. The welfare principle

باشد که هدف آن در دید نظام حقوقی، حفظ منافع ارزشمندتر از آن ضرر باشد. پایه این داوری اصل تقصیر است: بدین معنی که، هر رفتار که سبب خسارت عمدی به دیگری بشود، قابل نکوهش است، مگر این که سایر منافع که به بار می‌آورد بر ضرر وارد آمده چیره باشد و آن را توجیه کند. پس، هنگامی که رفتار قابل نکوهش سبب ورود خسارت به دیگران می‌شود، مرتکب آن باید خسارت را جبران کند. به همین قیاس، خسارات غیرعمدی نیز بطور معمول قابل جبران است، مشروط بر این که ناشی از رفتاری خطرناک و ناروا باشد: مقصود از رفتار خطرناک و ناروا خطرهایی است که، همراه با پیامدهای آن، بر فایده رفتار سبب ورود زیان چیره باشد. رفتاری از این‌گونه، از نظر اجتماعی نامطلوب است و بایستی در زمره اعمال سزاوار سرزنش بیاید.

اصل تقصیر تنها درباره رفتاری اعمال می‌شود که ضد اجتماعی باشد^۱، بدین معنی که، هزینه‌ها و ضررهایش از منافع آن بیشتر باشد. در حقوق انگلیس و آمریکا، سنجش منافع و زیانهای رفتار بطور معمول در مورد خسارتهای عمدی و نظریه‌های توجیه‌کننده، مانند دفاع شخصی و دفاع از مالکیت و ضرورتهای عمومی، انجام می‌گیرد. دربارهٔ اضرار به غیر عمد^۲، سنجش سود و زیان به این منظور است که چه رفتاری بی‌مبالاتی و تقصیر است.^۳ در هر دو دعوی، رفتاری که منافع آن بر زیانهایش بچربد، سزاوار نکوهش نیست.

در سنجش و مقایسهٔ زیانها و منافع، نتیجهٔ محاسبه بستگی کامل به ارزشهایی دارد که به منافع دو سوی مقایسه داده می‌شود. به همین جهت، نتیجه‌های به دست آمده ممکن است در نظامهای حقوقی مختلف، به دلیل اختلاف در ارزشیابی منافع، یکسان نباشد، هر چند که در آنها اصل تقصیر بر پایهٔ مقایسهٔ سود و زیان باشد.

شاید بهترین توجیهی که برای اصل تقصیر گفته شده است این باشد که، به عقیدهٔ اکثریت و اعتقاد عمومی، منصفانه است هر کس ضامن خطاهای خود باشد. بطور

1. Antisocial

2. Unintended harms

3. Negligent

خلاصه^۱، توجیه نظریه بر مبنای ارزشهای قابل شناخت در نظر عموم انجام می‌پذیرد.

۲. اصل مسؤولیت محض:

در موردی که تقصیری وجود ندارد - یعنی در فرضی که منافع رفتار مورد نظر بیش از زیان آن است و به همین دلیل منافع اجتماعی تشویق آن را ایجاب می‌کند - ممکن است رفتاری زیانبار باشد. پس، این پرسش مطرح می‌شود که آیا چنین زبانی باید جبران شود؟ و اگر پاسخ مثبت باشد، چه کسی باید آن را جبران کند. اگر پاسخ این باشد که، جبران خسارت باید به وسیله کسی انجام شود که رفتار او سبب تام یا یکی از اسباب ورود ضرر شده است، مبنای آن نظریه‌ای است که «اصل مسؤولیت محض» نامیده می‌شود.

در حقوق انگلیس و آمریکا، پاره‌ای از نمونه‌های مسؤولیت بدون تقصیر محصول آراء قضایی در موضوعهای پراکنده است: مانند ضمان ناشی از نگاهداری حیوانات وحشی، ضمان مالکان^۲ و ضمان محض ناشی از فرآورده‌های صنعتی. بعضی مثالهای دیگر نتیجه قانون است: مانند ضمان ناشی از محصولات غذایی که بر نظریه عمومی ضمان محض ناشی از فرآورده‌ها، از حیث تاریخ، مقدم است. از یک دیدگاه، ممکن است هر یک از این مثالهای پراکنده مستقل تلقی شود و از آن نتیجه بگیرند که در حقوق انگلیس و آمریکا نظریه‌ای هماهنگ برای ضمان محض^۳ وجود ندارد و تنها مجموعه‌ای از نظریه‌های مستقل و پراکنده در این باره است. ولی، مفهوم پیشنهاد «اصل مسؤولیت محض» این است که در همه مثالها مبنای مشترکی وجود دارد که، بدون توجه به تقصیر مرتکب، کار زیانبار را مسؤول خسارات ناشی از کار خود قرار می‌دهد. این دو دیدگاه پایه اختلاف نظریه پردازان حقوق در این باره است که آیا نظام حقوق انگلیس دارای

1. In short, the Justification is an assertion of commonly shared values, an appeal to others to agree that, in their experience, the values implicit in the fault principle deserve recognition. 2. Rylands V. Fletcher

3. Strict Liability

«حقوق خطا» است^۱ یا حاوی حقوق خطاها^۲ است و پیرو اصل هادی و مشترکی در این زمینه نیست. در بحث ما، تنها بخشی از واقعیت آشکار می‌شود ولی بخشی که شایسته تأمل است.

ترکیب «مسئولیت محض»^۳ نمودار خلاصه شده از فکری است که تفصیل بلیغ تر آن چنین می‌شود: «مسئولیت محض برای خسارات ناشی از خطرهای ویژه رفتار یا فعالیت شخص». اصل پیشنهاد شده کلید فکری است که زیربنا و مبنای مسئولیتهای محض و بدون تقصیر است و چنین خلاصه می‌شود که: «هرکس مسئول خسارتها و خطرهایی است که از رفتار و فعالیتهای او ایجاد شده است».

نتایج اجرای این اصل بستگی زیاد به تصمیمهای قضایی دارد که در دعاوی طرح شده مسئولیت را، بر پایه خطرهایی که از دو فعالیت ناشی شده است، به این یا آن فعالیت نسبت می‌دهد. در بسیاری از دعاوی، که در آنها اصل مسئولیت محض به عنوان پایه تصمیم اعلام شده است، در توجیه حکم به تراضی^۴ استناد شده است تا خطری را به فعالیت خاص نسبت دهد. اکنون باید دید که، در میان قلمرو تراضی که بعضی خطرها را به بعضی فعالیتهای محض نسبت می‌دهد، کدام یک از دلایل به اثبات مسئولیت محض اختصاص یافته و آن را همچون نظریه‌ای کلی پرورده است؟

در پاسخ این پرسش اساسی، گفته شده است که منافع ناشی از رفتار زیانبار نوعی استفاده ناروا است^۵، مگر اینکه مرتکب در برابر نفعی که می‌برد خساراتی را که سبب شده است جبران کند. ولی، باید دانست که اصل مسئولیت محض گسترده‌تر از نظریه «استفاده ناروا» در کامن‌لا است و این نخستین واکنش در برابر نظر ابراز شده است: بر مبنای اصل مسئولیت محض، هزینه‌های رفتار یا هزینه جبران ضررهای ایجاد شده، باید به وسیله مرتکب تحمل شود، هر چند که او نیز به نوبه خود بتواند آنچه را پرداخته است از منتفع آن رفتار بخواهد. در نتیجه، سرانجام هزینه‌های رفتار را کسی می‌پردازد که تمام

1. Law of tort

2. Law of torts

3. Strict accountability

4. Consensus

5. Unjust enrichment

سود یا سهمی از منافع را برده است. در موردی هم که نفع رفتار عاید چند تن شده است، هر کدام از منتفعان به نسبت سهمی که از سود برده است از زیان نیز تحمل می‌کند.

اختصاص نظریه پرداخت استفاده ناروا، جبران خسارتهای وارده شده را وابسته به احساس انصاف می‌کند. همچنین، مسأله هزینه اجتماعی محاسبه شده و کارایی اقتصادی را مطرح می‌سازد. ولی، در نظریه مسؤولیت محض چنین فرض شده است که مرتکب هزینه جبران ضررهای وارد شده را در بهای محصول خود منظور می‌کند. آنگاه، اگر فعالیت مورد نظر از لحاظ اجتماعی مفید باشد (یعنی فواید آن از هزینه‌هایش بیشتر باشد)، در بازار داد و ستد باقی می‌ماند، حتی اگر به دلیل هزینه‌های جبران خسارت بهای بالاتری پیدا کند؛ و اگر این بهای اضافی بیش از قیمت بازار باشد، معلوم می‌شود آن رفتار یا فعالیت از نظر اجتماعی مفید نیست و باید ترک شود. بنابراین، نظریه مسؤولیت محض، برای تمهید وسایل پرداخت خسارت سزاوار، از بین بردن رفتار ضد اجتماعی، و کمک به جامعه برای انتخاب آگاهانه رفتار دلخواه از نامطلوب، به کار می‌رود.

۱. به‌عنوان یکی از نمونه‌های اجرای این اصل، موضوع حفر معدنی را در نظر می‌گیریم که در نهایت احتیاط انجام می‌شود و با وجود این به ملک مجاور یا اشخاصی که در آن هستند زیان می‌رساند. همچنین، فرض می‌کنیم که، با وجود محاسبه و منظور داشتن هزینه‌های جبران خسارت، باز هم این اقدام از نظر اجتماعی مفید است و منافع آن بر هزینه‌هایش می‌چربد. در این فرض، اصل تقصیر، خسارات ناشی از آن را جبران نمی‌کند، ولی اصل مسؤولیت محض جبران آن را لازم می‌داند:

در موردی که حفر زیرزمینی معدن ادامه می‌یابد و به زیر ملک همسایگان می‌رسد، اضرار عمدی است؛ ولی، حتی در این مورد نیز موضوع در قلمرو اصل تقصیر قرار نمی‌گیرد، زیرا با وجود حفر احتیاط‌آمیز و همراه با مواظبت، فایده محصول آن بیش از هزینه‌ها است. این نمونه از مواردی است که خسارت عمدی با اجرای اصل تقصیر توجیه‌پذیر است، ولی در اصل مسؤولیت محض، با این که فعالیت ممنوع نمی‌شود، خسارت نیز جبران می‌گردد.

۲. برای داشتن نمودار دیگری از اجرای این اصل، دعوای خسارتی را در نظر

می‌گیریم که نه عمدی است و نه ناشی از تقصیر: به‌عنوان مثال، حمل با احتیاط بنزین به‌وسیلهٔ تانکر در بزرگراه عمومی، از نظر اجتماعی اقدامی مطلوب است و در زمرهٔ تقصیرها محسوب نمی‌شود. با وجود این، بعضی از دادگاه‌های آمریکایی نظر داده‌اند - و انتظار می‌رود دیگران نیز تأیید کنند - که حمل بنزین در جاده‌های عمومی فعالیت خطرناک نامتعارف است و مشمول عنوان «مسئولیت محض» قرار می‌گیرد و حمل‌کننده را مسئول جبران خسارت ناشی از این محموله می‌سازد. خسارت‌های ناشی از تصادم بی‌تقصیر تانکر با وسیلهٔ نقلیهٔ دیگر نایستی تابع این خطر ویژه و نامتعارف باشد و بر مبنای «مسئولیت محض» قابل جبران تلقی شود، زیرا که، بنا به فرض، رفتاری که سبب تصادم شده است آمیخته با خطا نیست و، به همین دلیل، خسارات باید جبران نشده باقی بماند. تنها خسارت ناشی از انفجار در قلمرو اصل مسئولیت محض قرار می‌گیرد، زیرا خطر ویژه‌ای است که حمل بنزین ایجاد کرده است؛ در حالی که خطر تصادم ویژه حمل مواد انفجاری نیست و خطر عام رانندگی است.

۳. بیمهٔ اجباری اتومبیل برای خسارت ناشی از تصادم بی‌تقصیر آن، سومین زمینه و قلمرو برای اجرای اصل مسئولیت محض است. بیمهٔ اتومبیل از جهتی مبنای نتایج مقرر به وسیلهٔ این سیستم نیز قرار می‌گیرد. با اینکه رانندگی با احتیاط وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری از نظر اجتماعی اقدامی مفید است و به همین دلیل قابل نکوهش نیست، باعث ایجاد خسارت می‌شود. قوانین بیمهٔ اجباری اتومبیل^۱ مسئولیت خسارات را بر هر دارنده‌ای، قطع نظر از هر خطایی، تحمیل می‌کند تا او را شریک در جبران خسارت‌هایی سازد که به قربانیان رانندگی وارد می‌شود. غالب قوانین آمریکایی راجع به مسئولیت بی‌تقصیر دارنده، در صورت تقصیر طرف، تنها معافیت بخش از مسئولیت را مقرر می‌دارد نه تمام آن را و، بدین ترتیب، از جهتی بر پایهٔ اصل تقصیر و از جهتی دیگر بر پایهٔ مسئولیت محض قرار گرفته است. ولی، با وجود این اختلاط، بخش مربوط به مسئولیت محض آن روشن است، زیرا حتی دارنده‌ای که هیچ تقصیری نکرده است، باید اقدام به بیمهٔ وسیلهٔ نقلیه کند و بدین وسیله در جبران خسارت شرکت جوید.

اعمال «اصل مسؤولیت محض» ممکن است با مبانی گوناگون در نظریه‌های حقوقی بیابد. در سه نموداری که گفته شد، نویسندگان حقوقی آمریکایی نخستین آنها (خسارت ناشی از حفر معدن) را زیر عنوان تجاوز به حق و مزاحمت در انتفاع و غصب^۱ و نمونه دوم (خطر انفجار ناشی از حمل بنزین با کامیون) را زیر عنوان «مسؤولیت محض» و به دلیل خطر نامتعارف این فعالیتها، نمونه سوم را با عنوان «مسؤولیت قانونی بی تقصیر» مطالعه کرده‌اند. مسؤولیت ناشی از تولید محصولات یا فرآورده‌ها نمودار چهارم است که، علیرغم تفاوت‌های نظری، با مسؤولیت محض توجیه می‌شود.

گونه‌گونی شیوه اجرای «اصل مسؤولیت محض» حتی از اصل تقصیر نیز به احتمال فراتر رفته است. همچنین، قلمرو اجرای آن در قرن بیستم گسترش یافته و رو به فزونی است. یکی از برجسته‌ترین مثالها در حقوق آمریکا شیاع سریع مسؤولیت محض نسبت به فرآورده‌ها در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ است. به عنوان مثال، این نظریه درباره همه نوع نیروی موتوری و از جمله خودرو (اتومبیل)، درباره محصولات غذایی و داروها و در بعض موارد ساختمانی اجرا شده است. در مورد فرآورده‌ها، از آنجا که ممکن است خطر ناشی از عیب بعدی کالا یا اوضاع و احوال دیگری، مانند استعمال نامتعارف و دور از انتظار کالا یا مقرون شدن به فعالیت‌های زیانبار دیگر باشد، قلمرو مسؤولیت محض محدود می‌شود: یعنی، در صورت اثبات چنین وقایعی، اصل مسؤولیت محض با قطع رابطه علیت به میان مرتکب و خسارت از بین می‌رود.

بی‌گمان، اعمال اصل «مسؤولیت محض» در فرآورده‌ها و مسؤولیت بدون تقصیر در اتومبیل یکسان نیست: یکی زاده رویه‌های قضایی است و قواعد جبران خسارت ناشی از مسؤولیت مدنی درباره آن اجرا می‌شود و در مورد اتومبیل، مسؤولیت محدودتری است که با مسؤولیت ناشی از تقصیر مخلوط می‌شود و شامل خسارات معنوی و ناشی از درد و رنج نمی‌شود و محدود به خسارت مادی و بدنی است که با اجرای بیمه اجباری بین همه دارندگان توزیع می‌شود. با وجود این، شباهت اجرای اصل در هر دو انکارناپذیر است.

۳. اصل رفاه و خیر^۱

یک بار دیگر دو پرسشی را که در بحث از اصل مسؤولیت مطرح ساختیم در نظر آوریم: در فرضی که تقصیری در میان نیست - یعنی، در موردی که رفتاری از دید اجتماعی سودمندتر از زیان آن است و به همین دلیل و بر پایه نفع اجتماعی تشویق می شود - و با وجود این، رفتار مورد نظر سبب ورود زیان به دیگران است، آیا بایستی خسارت جبران شود؟ و اگر چنین است چه کسی باید آن را جبران کند؟

اگر پاسخ این دو پرسش چنین باشد که خسارت باید پرداخته شود، ولی نه به وسیله مرتکب که کار مفید اجتماعی انجام می دهد، بلکه اجتماع باید با نمایندگی دولت خسارت را تحمل کند، فکر کلیدی این پاسخ در قلمرو اصل رفاه و خیر است.

با وجود این، قلمرو اصل رفاه از جهتی گسترده تر و از جهت دیگر محدودتر از پاسخهای آن دو پرسش است: گسترده تر است، زیرا در مورد بیماری و سایر بدبختیها و خسارات اتفاقی هم اعمال می شود؛ و محدودتر است، از این جهت که بطور معمول هدف آن فراهم ساختن حداقلی از رفاه برای همه اعضای اجتماع است نه جبران کامل نیازهای آنان.

مشخصه دیگر اصل رفاه این است که خسارت اشخاص را بر عهده دولت می نهد، نه به خاطر اینکه قربانی حادثه خاص یا بیماری یا بدبختی دیگر شده اند، بلکه قطع نظر از سبب آن، به این دلیل که آنان نیازمند و تنگدستند.

در موردی که اصل رفاه به تنهایی نظام جبران خسارت است، مسؤولیت جبران ویژه اجتماع است نه فرد خاص یا وجود حقوقی دیگر در اجتماع. در این زمینه، محل تأمین غالب جبران خسارتها دولت است و بخشی از مالیاتهای عمومی درآمدها اختصاص به آن می یابد. ولی، زمانی که مسؤولیت جبران خسارت به عهده قشر ویژه ای از اجتماع است که تأمین درآمد لازم برای آن را به عهده دارند، اصل مسؤولیت شخصی اعمال می شود، اعم از اینکه اصل تقصیر مبنا قرار گیرد، یا مسؤولیت محض. اصل مسؤولیت شخصی، حتی در موردی هم که دولت مسؤل است، بر طبق قواعد عمومی اجرا می شود و نباید آن را تابع «اصل رفاه و خیر» شمرد. بدین ترتیب، هرچه در اجرای اصل

رفاه باید پرداخته شود، بر عهده دولت است، ولی از این امر نباید چنین نتیجه گرفت که تمام مسؤولیتهای دولت ناشی از اجرای اصل رفاه است، زیرا احتمال دارد مسؤولیت شخصی دولت و تابع اصل تقصیر یا مسؤولیت محض باشد.

نقش مفاهیم مربوط به علت:

«اصل رفاه»، در خالصترین چهره خود، بطور کامل وابسته به معیار نیاز است، بدین معنی که، بدون توجه به منبع ضرر، رعایت می شود و هیچ مفهومی از علت در اجرای آن ملحوظ نیست. برعکس، در اعمال اصل تقصیر و مسؤولیت محض، رابطه علت میان تقصیر یا رفتار مرتکب و ضرر وارد شده نیز، همانند خطر ویژه و مشخص، از مبانی ایجاد مسؤولیت است: در هر جا که مسؤولیت بر عهده مرتکب کاری قرار می گیرد در میان حوادثی که زمینه اضرار را فراهم می کند، رفتار مرتکب در دید قانون علت ورود ضرر تلقی می شود و سایر وقایع با آن مربوط نیست و در زمره علتها نمی آید. گستردگی و باریکی مفهوم علت نیز در اجرای خاص هر یک از این دو اصل مؤثر است و در شمار کسانی که باید از آنان رفع خسارت شود و میزان جبران خسارت، نفوذ فراوان دارد.

مفاهیم علت قانونی تعارض عملی میان دو اصل تقصیر و مسؤولیت محض را کاهش می دهد و از آثار این دوگانگی می کاهد. این نکته در تاریخ حقوق انگلیس و آمریکا نمودار است. اعتماد و تکیه بر مبنای اصل تقصیر، به عنوان یکی از ارکان مهم مسؤولیت، در آراییی که به جبران خسارت یا رد آن حکم داده اند، ریشه ویژه ای همانند حقوق قدیم این کشورها دارد. این نکته را تاریخ شناسان حقوق انگلیس و آمریکا تأیید می کنند که کامن لای قدیم اعلام می کرد که «هر کس مسؤول خساراتی است که از عمل او به بار آمده است.» حتی در قدیمی ترین یادداشتهای آراء محاکم پیشنهاد شده است که محدودیتی برای ضمان مرتکب در رابطه با حوادثی که علت است و آنچه علت نیست، ایجاد شود و شخص تنها مسؤول حوادثی باشد که در آنها علت اضرار است. ناظر خارجی که چنین نظام حقوقی را بررسی می کند، می تواند در جست و جوی ریشه این احکام به مجموعه ای از

افکار گوناگون برسد که از جمله آنها معیار قرار گرفتن مفهوم تقصیر برای شناخت علت از سایر حوادث است: به عنوان مثال، هولدرورث^۱ خاطر نشان کرد که مفهوم تقصیر یا غفلت^۲ در محدود ساختن مسؤولیت به نتایج نزدیک عمل شخص، عامل مؤثری بوده است، هر چند این مفهوم پنهانی در نخستین دوره‌های تحول ناشناخته مانده بود.

بحثها و دلایلی دربارهٔ اجرای منفی هر یک از اصلهای پایه:

هر یک از اصول کلیدی جبران خسارت در چهره مثبت خود قابل اجراء است: بدین معنی که، با جمع شدن شرایط آن خسارت جبران می‌شود. بنابراین، اصل تقصیر، در هر مورد که تقصیر واقع شود سبب مسؤولیت مقصر می‌گردد و مهمترین دلیل قانع‌کننده آن تکیه بر اعتقاد عمومی است که اجرای اصل را در چهره مثبت خود منصفانه می‌بیند. ولی، باید دید این توافق دربارهٔ نتیجهٔ اجرای اصل در موردی هم که تقصیری رخ نداده است وجود دارد؟ گاه پاره‌ای از کارهای مفید اجتماعی ممکن است، ایجاد خطر کند و خسارتهایی به بار آورد. این فرض ناظر به موردی است که، هر چند منافع کاری بیش از زیان آن است و در مجموع به سود اجتماع تلقی می‌شود، به دیگری یا اموال او خسارت بزند و این پرسش را مطرح کند که آیا چنین خسارتی باید جبران شود؟ آیا اصل تقصیر در این باره پاسخی دارد؟

اگر در زمینهٔ ویژه‌ای پاسخ این باشد که زیان ناشی از کار مفید اجتماعی قابل جبران نیست و اباحهٔ امری با ضمان آور بودن آن جمع نمی‌شود، باید گفت چهرهٔ منفی اصل تقصیر اعمال شده است: یعنی، همان‌گونه که تقصیر سبب ضمان است، فقدان آن نیز مانع از مسؤولیت می‌شود و، هر جا که خسارتی بدون تقصیر به وجود آید، قابل جبران نیست. در ایالات متحده، استدلال و تکیه بر اعمال هر دو چهرهٔ اصل تقصیر با قانون مربوط به بیمهٔ خسارت بدون تقصیر اتومبیل و تصمیم قضایی مسؤولیت محض در فرآورده‌ها و سایر زمینه‌های حقوقی در تعارض است.

در پاره‌ای از دعاوی، همان‌گونه که در نمودارهای اجرای اصل مسؤولیت محض دیدیم،

اجرای مثبت این اصل جبران خسارت را در موردی که تقصیری رخ نداده است توجیه می‌کند. این نتیجه به معنی رد اجرای چهره منفی اصل تقصیر است که جبران خسارت را ممنوع می‌سازد. ممکن است استدلال شود که در سایر موارد، که خسارت بی تقصیر جبران نمی‌شود، چهره منفی قابل اجرا است. ولی، از دیدگاه دیگر، در چنین دعاوی، نه اصل تقصیر و نه هیچ اصل دیگر جبران خسارت، در چهره مثبت خود قابل اجرا نیست و رد جبران خسارت به دلیل فقدان اصل مثبت، بیش از اجرای نظریه‌ای است که دعوای جبران خسارت، به دلیل نفع اجتماعی و مطلوب بودن رفتار زیانبار، باید رد شود. در چنین فرضی، اصل تقصیر با دو اصل دیگر جبران خسارت تعارضی ندارد و هر سه اصل بطور مستقل مبنای جبران خسارت است. هرچند ممکن است هر اصل با دیگری بخشهای مشترک تداخلی داشته باشد و زمینه دو یا سه مبنا برای جبران خسارت در دعوای ویژه‌ای فراهم آید، هر یک از آنها از جهت مثبت به تنهایی برای تأیید خسارت کافی است. در این دورنما، هیچ‌یک از آن سه اصل نباید چنین تعبیر شود که حاوی دو اصل متقابل است و در صورت جمع نشدن شرایط آن جبران خسارت را نفی می‌کند (یعنی هیچ‌کدام مفهوم مخالف ندارد) و در صورت جمع شدن شرایط آن را ایجاب می‌کند.

وضع مخالف - یعنی استدلال بر این که جبران خسارت نباید تأیید شود، زیرا کسی که خواننده دعوی است مرتکب تقصیری نشده - بیشتر در دو فرض مورد توجه است:

۱. در مواردی که هیچ‌یک از دو اصل دیگر جبران خسارت قابل اجرا نیست و امید اصلی خواهان در این است که بر مبنای اصل تقصیر به نتیجه برسد.

۲. موقعی‌هایی که در آن استدلال بر اینکه خواننده مرتکب تقصیر نشده است، به معنی نفی مسؤلیت او در جبران خسارت باشد و، به‌عنوان حمله بر اصل مسؤلیت محض، عنوان شود.

در هیچ‌یک از این دو فرض، قدرت دلیل نباید وابسته به این نتیجه باشد که اصل تقصیر از هر دو جهت مثبت و منفی قابل اعمال است. به جای این نتیجه‌گیری، باید گفت که استدلال مربوط به منع از جبران خسارت دارای دو عنصر است: (۱) اصل تقصیر از جهت مثبت قابل اعمال نیست تا جبران خسارت توجیه شود؛ (۲) دو اصل دیگر نباید در این زمینه اجرا شود، هرچند که هر کدام در جای دیگری در نظام حقوقی قابل اعمال باشد.

جدال بر سو برتری و حکومت اصول^۱

بحث و جدل درباره اصل برتر به هنگام جمع آنها و در فرضی که قابل جمع هستند در موردی آغاز می شود که هر کدام از سه اصل مبنای مستقلی برای جبران به حساب آید و در چهره منفی خود که مانع جبران خسارت در صورت جمع نشدن شرایط ویژه آن است اعمال نشود. در این باره، نسبت به اصل حاکم و برتر نزاع پایان نیافته است. حداقل، هر یک از این سه اصل با دو اصل دیگر بر سر حکومت رقابت دارد، بدین معنی که در هر نظام حقوقی یکی از سه اصل بیش از دو اصل دیگر اجرا می شود و در تصمیم محاکم مورد استناد است و در مرکز نظام حقوقی مربوط به جبران خسارت قرار می گیرد. در چنین حالتی، اصل حاکم بر پایه تکیه بر غالب رعایت می شود، مگر این که دلیل قانع کننده ای بر خلاف آن موجود باشد.

آن اصول، از جهات دیگر نیز در رقابتند؛ چنانکه اعتقاد روانی به یک اصل بیگمان سبب رونق آن و مانع از اجرای اصول دیگر می شود.

در حقوق انگلیس و آمریکا، در فاصله نیمه قرن نوزدهم تا نیمه قرن بیستم، اصل تقصیر به روشنی بر دو اصل مسؤلیت محض و رفاه برتری و حکومت داشت و پایه اصلی نظم مربوط به جبران خسارت بود. در پایان این دوران صد ساله، گسترش دامنه شماری از مسؤلیتهای محض، نفوذ روزافزون این اصل را نوید می داد. در نیمه نخست قرن بیستم، مبنای جبران خسارت کارگران از اصل تقصیر به اصل مسؤلیت محض تغییر یافت. در سالهای بعد از ۱۹۵۰، تغییر اساسی دیگری نیز واقع شد و آن پذیرش نزدیک به اتفاق اصل جهانی مسؤلیت محض در فرآورده های صنعتی و تجارتي است. اجرای اصل تقصیر در صدمه های ناشی از رانندگی در بزرگراهها، با اجرای قانون مسؤلیت بی تقصیر در پاره ای از ایالات بی فروغ و خنثی شد. هر چند که امروز چنین نیست، ولی به زودی زمانی فرا می رسد که بیشتر جبران خسارتهای از راه مسؤلیت محض جبران می شود و این نظم بر اصل تقصیر حکومت می یابد.